

فصلنامه مطالعات شبه قاره

دانشگاه سیستان و بلوچستان

سال چهارم، شماره سیزدهم، زمستان ۱۳۹۱

(صص ۷۰-۵۱)

روح اله رنجبر*

دانشجوی دکتری تاریخ

دانشگاه اصفهان

دکتر علی اکبر کجباغ**

دانشیار گروه تاریخ

دانشگاه اصفهان

مناسبات ایلخانان و هندوستان

چکیده

خروج مغول و تهاجم آن‌ها به سرزمین‌های دیگر، آخرین تهاجم و مهاجرت اقوام ساکن در آسیای مرکزی است که بر محدوده‌ی جغرافیایی وسیعی تأثیر گذاشت. مغولان از اقیانوس آرام تا اروپای شرقی و تمام سرزمین چین و ایران تا صحاری شامات را در نور دیدند و در این سرزمین‌ها حاکمیت یافتند و دولت‌هایی با ریشه‌ی مغولی بنیان نهادند. آن‌چه که در این فتح بزرگ عجیب می‌نمایاند، عدم فتح هندوستان توسط ایلخانان است. این پژوهش با روش توصیفی - تحلیلی و با استناد به منابع دست‌اول سعی دارد علت عدم تهاجم ایلخانان به هندوستان را بررسی و تحلیل کند. نگارنده بر این باور است که عدم تمایل هولاکوخان به گشودن جبهه‌ی جدید در شرق ایران، دلیل اصلی انعقاد پیمان با سلاطین هندوستان بوده که دیگر ایلخانان نیز این پیمان را محترم شمردند. در حالی که

* Email: roohollaranjbar@student. ui.ac.ir

** Email: kajbaf@ltr.ui.ac.ir

اولوس جغتای از انعقاد پیمان عدم تجاوز با ملوک هند اجتناب کردند و همواره این سرزمین را آماج حملات خود قرار دادند. همچنین این مقاله به روند توجه اولوس جغتای به هندوستان و فتح این سرزمین توسط بازماندگان چنگیزخانین اشاره دارد. در این ارتباط به بررسی ارتباط سلاطین هندوستان با ایلخانان و اولوس جغتای پرداخته و چگونگی تعامل آن‌ها مورد بحث قرار خواهیم داد.

کلید واژه ها: هندوستان، ایلخانان، فراوانس، اولوس جغتای.

مقدمه

در این پژوهش مناسبات سیاسی سرزمین هندوستان و یک دولت در فاصله سال‌های ۶۵۴ تا ۷۳۶ هجری قمری یعنی دوران حکومت ایلخانان (از ورود هلاکوخان به ایران تا مرگ ابوسعید) مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. موضوع تأمل برانگیز در این پژوهش عدم عنایت مغولان چپاولگر مسلط بر ایران به سرزمین زرخیز هندوستان است. از آن جایی که یکی از خصلت‌های مغولان در تکاپوهایی که به انجام رساندند، دست‌یابی به مراتع سرسبز و گسترده و ثروت‌های فراوان بود، سرزمین هندوستان استعداد برآوردن خواسته‌های ایشان را داشت. اغلب مورخین و پژوهشگران با بررسی سال‌های آغازین تهاجم مغولان به فرماندهی چنگیزخان تعفن و رطوبت شدید هوای هندوستان را علت بی‌توجهی مغولان به ذکر کرده‌اند. بایستی اذعان داشت که عامل اقلیمی فوق‌الذکر می‌توانسته پس از چنگیزخان و برای تمامی مغولان همچنان مانع هجوم به این سرزمین محسوب شود. اما با بررسی تاریخ مغولان پس از چنگیزخان، شاهد تهاجم مکرر جغتائیان به هندوستان هستیم و بالعکس اروغ هلاکویی به این سرزمین چندان توجه‌ای نشان ندادند. نکته قابل توجه در این موضوع سهولت حمله ایلخانان به هندوستان به نسبت اولوس جغتائی بود. زیرا ایلخانان با ملوک هرات (آل کرت) روابط صمیمانه و بعضاً سلطه‌گرانه‌ای داشتند، ولی از این شرایط برای گسترش قلمرو خود سود نبردند. از این رو هدف اصلی پژوهش حاضر تحلیل تاریخی عدم توجه مغولان جهانگشای به هندوستان است. بر اساس هدف اصلی فوق، اهداف فرعی تحقیق، مشخص نمودن گونه دیگر رابطه ایلخانان و هندوستان و برخورد سایر اولوس‌های

مغولی با این سرزمین می باشد. روش تحقیق بازنگری اطلاعات موجود به استناد منابع کتابخانه ای است. مسلماً تحقیق حاضر نقش مهمی در پربار کردن پژوهش های تاریخی شبه قاره هندوستان و ایران دارد. به عنوان مدخل بحث، گزارشی از اوضاع هندوستان در آستانه ی تهاجم مغول به ایران و تحولات حاکمیت در این سرزمین ضرورت یافت که در ابتدای نوشته بدان اشاره شده است.

پیشینه ی تحقیق

به منظور بررسی پیشینه تحقیق، نگارنده مروری بر مقالات، کتب و سایر منابع داشته است، اما با وجود اهمیت بررسی مناسبات ایران و هندوستان در مقاطع مختلف تاریخی و جایگاه مهم چنین پژوهشی در تحلیل روابط سیاسی تمدن ها، عمدتاً تاکنون نگاهی پژوهشی به این موضوع صورت نگرفته است. بیشتر تحقیقات در مورد روابط و مناسبات ایران و هندوستان در دوره ایلخانان، رویگردی ادبی و عرفانی داشته اند و به روابط سیاسی آن ها در دوره مورد بحث توجه ای نشده است. بدین سبب، تبیین و تحلیل این پژوهش ضروری به نظر می رسد.

هندوستان در آغاز جنگ بزرگ

در جریان فتح قلمرو خوارزمشاهیان و در تعقیب سلطان جلال الدین خوارزمشاه مغولان به کناره ی رود سند، مرز طبیعی ایران و هندوستان رسیدند. در ساحل این رودخانه، نبرد سرنوشت سازی بین نیروهای سلطان جلال الدین و مغولان به فرماندهی چنگیزخان در گرفت. سلطان جلال الدین و همراهانش سرسختانه نبرد کردند؛ اما هنگامی که جلال الدین مقاومت را بی فایده دید بر اسبی نشست و با شجاعت و دلیری در حالی که سپر را برای محافظت خویش بر پشت انداخت و چتر و علم خویش (علائم و سلطنت) را برگرفت به آب سند زد و خود را از دست لشکریان مغول نجات داد. مغولان خواستند که به آب زنند تا او را تعقیب کنند، اما چنگیزخان اجازه نداد و فرمان داد تا زنان حرم را اسیر کنند و فرزندان پسر سلطان جلال الدین را نیز بکشند. "غواصانی نیز در آب فرورفتند تا زر و جواهراتی که سلطان جلال الدین در رودخانه ریخته بود، بر آورند." (بناکتی، ۱۳۴۸: ۳۷۰)

پس از جنگ سند، چنگیز خان به دو فرزند خود جغتای و اوگتای دستور داد تا حدود مکران و هندوستان پیش روند و ولایات آن جا را به وجهی ویران کنند که اگر سلطان جلال الدین بازگشت، اصلاً وسیله ای برای معشیت و اسباب کار خود فراهم نکند. جغتای و اوگتای نیز ولایات مکران و سرحد هندوستان و غزنین را درنوردیدند و اکثر شهرها را غارت و ویران کردند. چنگیز خان دو سه ماهی در اطراف سند و بامیان اتراق کرد و در این مدت افزون بر غارت، برخی از نواحی مانند مولتان، لاهور و قلعه بیه، ایلچیانی نیز به اطراف فرستاد و از حاکمان آن حوالی خواست تا ایلی را بپذیرند. چنگیز خان همواره مترصد تعقیب سلطان جلال الدین خوارزمشاه در خاک هندوستان بود، اما به دلیل عفونت هوا که باعث رنجوری و خستگی مغولان می شد، در این اقدام تردید داشت. چنگیز خان برای فایق شدن بر تردید، چندین بار تفال زد اما نتیجه تفال بدیمن بود. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۱۴۶)

لازم به توضیح است که چنگیز خان به سوزاندن شانه ی گوسفند که در واقع نوعی پیش گوئی بود، اعتقاد داشت و چون علامات شانه ی اجازه ی حرکت او را به طرف هندوستان نمی داد، از این کار صرف نظر کرد. به هنگام اقامت چنگیز خان در مرزهای هندوستان به او اطلاع دادند که امرای طمغاج و تنکت (تنگوت) قیام کرده اند و عاصی شده اند. چنگیز خان سعی کرد از طریق هندوستان و هیمالا و تبت به شمال چین باز گردد اما به سبب سردی هوا، کوه های پر برف و بیشه های در هم پیچیده از طی طریق از آن مسیر انصراف داد و از جانب بامیان به مغولستان مراجعت کرد. (رشید الدین فضل ا...، ۱۳۷۴، ج ۱: ۵۲۸)

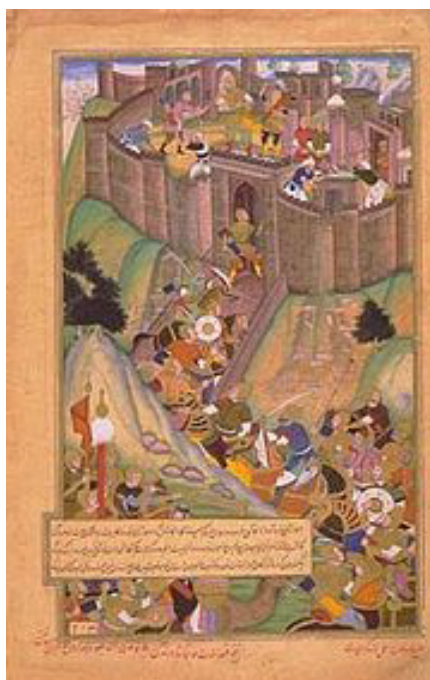
به هنگام بازگشت چنگیز خان، اخباری مبنی بر موفقیت های سلطان جلال الدین در هندوستان به وی رسید. بنابراین چنگیز خان لشکری را به تعقیب او فرستاد. لشکر مغول از آب سند گذشت و چون جلال الدین توانایی مقابله در برابر آن ها را نداشت، به طرف دهلی عقب نشینی کرد. لشکر مغول نیز به دلیل بدی آب و هوا که سخت آنان را آزار می داد، از تعقیب او دست برداشت و تنها به غارت حدود ملکفور (مکفور) اکتفا کرد (جوینی، ۱۳۷۰، ج ۲: ۱۴۳) و به اردوگاه بازگشت. احتمالاً چنگیز خان علاوه بر این که تعدادی از مغولان را در شهر بادغیس مستقر کرد تا سایه ی حکومت مغولی بر سر خراسان ویران همچنان باقی بماند، گروهی از مغولان به فرماندهی طایر بهادر در مسیر منتهی به

دشت پنجاب در شمال هندوستان مستقر کرد تا به عنوان تهدیدی علیه مرزهای هندوستان باشند. (استین، ۲۰۱۰: ۱۳۰)

مرزهای هندوستان از مرگ چنگیز خان تا برآمدن هلاکو

اوگتای پسر سوم چنگیزخان جانشین پدر شد. دو سال و نیم پس از مرگ چنگیزخان در قوریلتای که به همین منظور تشکیل شد، اوگتای رسماً به مقام خانی انتخاب شد و به عنوان اوگتای قاآن، رهبری مغولان را در اختیار گرفت. همچنین در این قوریلتای، تصمیم گرفته شد که لشکریانی برای فتح ممالک غیر مفتوح تدارک ببینند و بدان سمت یورش برند. اوگتای قاآن لشکریانی را نیز برای تصرف غور و غزنین فرستاد. لشکریان به فرماندهی اینان نویان و نکودور نویان به طرف غور و خراسان آمدند. آنان به طرف غزنین حرکت کردند. حاکم غزنین وقتی از مغولان شکست خورد، به طرف مولتان عقب نشینی کرد. مغولان حتی برای دستگیری ملک سیف الدین حسن قرلغ، حاکم غزنین جایزه ای نیز تعیین کردند. در این زمان در هندوستان، رضیه بیگم، دختر سلطان شمس الدین ایلمتش سلطنت می کرد. مغولان غزنین و حوالی آن را در اختیار گرفتند در سال ۶۳۹هـ ق به سمت لاهور حمله کردند. در شهر لاهور عده ی زیادی از مردم به تجارت اشتغال داشتند و چون اکثر آن ها در خراسان و ترکستان تجارت می کردند، موفق شده بودند که پایزه دریافت کنند. بنابراین چندان تمایلی به جنگ نداشتند. چنان که تاریخ مبارک شاهی به این موضوع اشاره می کند که "خلق لاهور چنانچه شرط موافقت بود، به جا نیاوردند در جنگ و پاس تقصیر کردند." (السیهرندی، ۱۳۸۲: ۳۱) ترکان و غوریان حاضر در شهر نیز با لشکر سلطان معز الدین بهرامشاه که به تازگی به سلطنت رسیده بود، همکاری نکردند. بنابراین مغولان به آسانی لاهور را محاصره کردند و با منجنیق، قلعه های شهر را ویران کردند. ملک قراقش، حاکم لاهور ناتوان و ناامید از حفظ شهر، شبانه لاهور را ترک کرد و به سوی دهلی عقب نشینی کرد. با تخلیه ی شهر از سپاهیان هندی، مغولان به شهر رخنه کردند و عده زیادی از مردم را به قتل رساندند. سلطان معزالدین سریعاً برای دفع حمله مغولان لشکری تدارک دید؛ اما این لشکر به دلیل توطئه های نظام الملک یکی از فرماندهان، به لاهور نرسید و از

نیمه راه به دهلی بازگشت و سلطان معزالدین را به قتل رساندند. (السیهرندی، ۱۳۸۲ : ۳۲) مغولان تا زمان مرگ اوگتای قاآن در لاهور باقی ماندند، اما با انتشار خبر مرگ قاآن اختلاف بین مغولان افتاد و عده ای از مغولان لاهور را ترک کردند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۲ : ۱۶۴-۱۶۲) معمولاً مغولان به هنگام دریافت خبر وفات قاآن راه ها را می بستند و تردد در جاده ها تعطیل می شد. موضوع اختلاف مغولان در ترک محل مأموریت عجیب است. احتمالاً گرمی و رطوبت هوای این نواحی برای مغولان ناسازگار بود و موجب خستگی مغولان شده و آنان مترصد فرصتی بودند تا این شهر ترک کنند.



fa.wikipedia.org

پس از آن که گیوک به فرماندهی امپراطوری مغولان رسید؛ عده ای را مأمور فتح هندوستان کرد. فرماندهی این لشکر "منکوته" نامی بود. او در سال ۶۴۰ هـ. ق به سوی سند حرکت کرد و اطراف قلعه ای اچه اردو زد. ملک سیف الدین حسن که فرماندهی مولتان را در اختیار داشت، شهر را تخلیه کرد و منکوته قلعه اچه را تسخیر کرد. هر چند منکوته کوشش کرد که مولتان را به تصرف خود درآورد، نتوانست؛ زیرا ملک سیف الدین

حسن اطراف شهر را آب انداخته بود و زمین ها را به صورت باتلاقی درآورده بود و لشکریان مغول در این باتلاق غرق می شدند. همزمان با این حوادث سلطان علاءالدین مسعود حاکم هندوستان لشکری به طرف قلعه اوچه فرستاد و مغولان به ناچار دست از محاصره برداشته و عقب نشینی کردند. (السیهرندی، ۱۳۸۲: ۳۳) منکوته چندین بار دیگر به طرف سند لشکر کشید؛ ولی هر بار توسط سلاطین دهلی عقب زده شدند. با این حال مغولان به طور پراکنده به شهرهای این منطقه هجوم می آورند و به تاراج و غارت مردم می پرداختند (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۲: ۵۳)

پس از مرگ گیوگ، منگوقاآن به تخت سلطنت مغولان رسید. او چند سردار برای فتح هندوستان گسیل داشت؛ اما فرماندهی آنان به سبب مرگ زود هنگام، کم دوام بود. سرانجام منگوقاآن فرماندهی لشکر را به شخصی به نام سالی نویان سپرد. این لشکر همزمان با لشکرکشی هولاکوخان به سوی ایران بود. منگوقاآن از سالی نویان خواست با هلاکو همکاری کند. در واقع لشکر او شعبه ای از لشکر هولاکو به شمار می رفت. بنا به نوشته ی جامع التواریخ " سالی نویان از منگوقاآن پرسید که تا کدام وقت آنجا باشم و منگوقاآن پاسخ داده بود که همیشه آن جا خواهی بود." سالی نویان لشکر به هندوستان و کشمیر کشید و بسیاری از شهرهای آن جا را تسخیر و غارت و جهت هولاکو که فرمانده ی مستقیم او محسوب می شد، غلامان و اسیران هندی زیادی فرستاد. (رشید الدین فضل ا...، ۱۳۷۴، ج ۱: ۲۸۷) در این جنگ ها ملک شمس الدین محمد آل کرت با سالی نویان همکاری می کرد و در چندین مورد با پا در میانی وی جان مردم مسلمان شهرها حفظ شد. در سال ۶۵۵هـ ق نیز ملک شمس الدین و سالی نویان به سوی هندوستان حمله کردند و مولتان را در محاصره ی خود گرفتند. حاکم مولتان جنکر نامی بود. او شیخ الاسلام شهر را به نزد ملک شمس الدین آل کرت فرستاد و قبول خراج کرد. ملک شمس الدین با سالی نویان صحبت کرد و قرار بر این شد که صد هزار دینار به عنوان خراج به آن ها بدهد. حاکم شهر نیز، این مبلغ را قبول کرد و با دادن خراج، مغولان را از مولتان دور نمود. پس از این واقعه سالی نویان از مسیر مولتان به طرف لاهور رفت. حاکم لاهور شخصی به نام کرت خان بود. کرت خان حدود سیزده روز در برابر سالی نویان مقاومت کرد؛ اما در روز

چهاردهم کرت خان عده ای از بزرگان و مشایخ شهر را به نزد ملک شمس الدین فرستاد و از او خواست که از قتل عام مسلمانان توسط مغول جلوگیری کند و با قبول خراج آن ها را از شهر دور سازد. ملک شمس الدین آل کرت با سالی نویان صحبت کرد و خراجی حدود سی هزار دینار و سی خروار نزمینه (نوعی پارچه) و صد نفر برده تعیین شد و بدین طریق مغولان از محاصره ی شهر دست کشیدند. (هروی، ۱۳۵۲: ۱۷۳-۱۷۲)

مرزهای هندوستان و ایلخانان

وقتی هلاکو وارد ایران شد، سالی نویان همچنان مشغول فتح سرزمین های اطراف هندوستان بود. سلاطین دهلی با فرستادن سفیرانی، روابط صلح آمیزی با هلاکو خان برقرار کردند. در سال ۶۵۷ هـ ق ایلچی از جانب هلاکو خان به دهلی آمد و سلطان دهلی استقبال با شکوهی از او به عمل آورد. با آنکه تاریخ فرشته از این استقبال با شکوه به طور مفصل گزارش می دهد؛ اما از مذاکرات ایلچی هلاکو با سلطان دهلی گزارشی ارائه نداده است. با توجه به این که پس از این مذاکرات از سوی ایلخانان ایران به هندوستان حمله ای صورت نگرفت، می توان نتیجه ی کلی این مذاکره، پیوند صلحی باشد که بین سلاطین دهلی و ایلخانان برقرار شد. گرچه سلطان دهلی با ایلخانان معاهده ی صلح بستند؛ اما همچنان لشکریان خود را برای حملات مغولان آماده نگه می داشتند. چنانچه سلطان غیاث الدین بلبن به بهانه ی این که به شکار علاقه دارد، دائماً لشکرهایی به مانند شکارچیان به اطراف می فرستاد و همواره آن ها را آماده نگاه می داشت. چون خبر مواظبت شکار سلطان غیاث الدین به هلاکو خان رسید، گفت که پادشاه غیاث الیدن بلبن پادشاهی است پخته و صاحب تجربه به ظاهر شکار می رود و در معنی ورزش سواری می فرماید و لشکر خود را پاس می دارد. (هندشاه، بی تا: ۸۰) همچنین سپردن امارت شهر ملتان از سوی سلطان غیاث الدین به فرزندش، سلطان محمد حکایت بر درایت و زیرکی وی برای رویارویی با خطر احتمالی حمله ی مغول است. (معصوم نکری، ۱۳۸۲: ۴۰)

معاهده ی صلح بین غیاث الدین و هولاکو خان، پیامدهای مثبتی برای حاکمان هندوستان به همراه داشت. هرچند ما از مفاد این معاهده ی صلح آگاهی نداریم؛ اما صلحی پایدار از

جانب ایلخانان برای هندوستان به همراه داشت و حاکمان دهلی تا پایان دوره ی ایلخانان، هیچگونه تهاجمی از مغولان ایران شاهد نبودند. با ایجاد صلح و ثبات در مرزهای هندوستان و ایلخانان در زمان سلطان غیاث الدین بلبن و به دلیل امنیتی که در دهلی و هندوستان برقرار شده بود، علاوه بر این که عده ی زیادی از شعرا و نویسندگان ایرانی به هند مراجعت کردند، تعدادی از شاهزادگان و پادشاهان که از لشکر مغول شکست خورده بودند، به دربار او پناه آوردند که از این میان، دو نفر از اولاد خلفای عباسی نیز بودند. سلطان غیاث الدین نیز به احترام آنان پانزده محله از دهلی را به نام آن ها نام گذاری کرده بود. (هندوشاه، بی تا: ۷۵)

با مرگ منگوقاآن و جانشینی قوبیلای، امپراطوری پهناور مغولان دچار تحولاتی شد. نارضایتی از جانشینی قوبیلای و زیاده خواهی های فرمانروایان اولوس ها، باعث ایجاد نفاق و بالأخره جنگ شد. در مورد ایران، از دوره ی حاکمیت هولاکو خان، هم فرمانروای اولوس جغتای و هم فرمانروای دشت قبیچاق به قلمرو ایلخان متوجه شدند و ادعای مرزی طرح کردند. با مرگ هولاکو خان، این اختلافات شدت گرفت. اباقا، جانشین هلاکو خان، بر سر تصاحب سرزمین خراسان با براق از اولوس جغتای دچار اختلاف شد. در ابتدا اختلاف با پا در میانی بزرگان خاتمه یافت؛ اما براق همچنان خواهان داشتن املاک بیشتری بود. بنابراین به تبسین اغول، حاکم غزنین، پیام فرستاد که مناطق بادغیس تا کنار آب سند متعلق به او است و بایستی آنجا را ترک کند. اما تبسین اغول این گفته را نپذیرفت و از اباقا کمک خواست. اباقا به سوی افغانستان حرکت کرد و در جنگی که در گرفت، براق شکست خورد. در این میان شهر هرات که امارت آن با ملک شمس الدین آل کرت بود، به اباقا وفادار ماند و دروازه های خود را بر روی براق باز نکرد. (رشید الدین فضل الله، ۱۳۷۴ ج. ۲: ۷۵۶-۷۵۰)

هندوستان در دوران اباقاخان به عنوان پناگاهی برای امرای یاغی بدل شده بود. هنگامی که سلطان مظفرالدین حجاج بن قطب الدین، حاکم کرمان، یرلیغ اباقاخان را برنتافت، با خشم ایلخان مواجه شد و چون یارای مقابله با لشکر مغول را نداشت، ناچار به دهلی گریخت. او حدود ده سال در دربار سلاطین دهلی به سر برد، بدون آن که بتواند موافقت

سلاطین دهلی را به یاری خود جلب کند. نهایتاً هنگامی که سلطان جلال الدین خلج به سلطنت دهلی رسید، لشکری در اختیار او نهاد تا مملکت موروث خود را استخلاص نماید، اما بخت با او یار نبود و در بین راه وفات کرد. (معین الدین نطنزی، ۱۳۸۳: ۲۸) همچنین فخرالدین محمود وزیر سلطان جلال الدین سیورغتمش حاکم کرمان نیز به دلیل کدورتی که بین او و پادشاه خاتون بنت قتلغ ترکان روی دهد از ترس جان به هندوستان پناه برد. (معین الدین نطنزی، ۱۳۸۳: ۳۰)

حمله ی براق به خراسان هرچند به شکست منتهی شد؛ اما راهی جدید در جهت توسعه ی قلمرو به روی جانشینان او گشود. این حمله سبب شد که آن ها برای به دست آوردن قلمرو بیشتر از طریق قندهار و غزنین، غور و بامیان مرزهای هندوستان را مورد تهاجم قرار دهند. چنانچه در سال ۳-۶۸۴ هـ ق شاهد حمله مغولان به فرماندهی تمر(تیمور) به لاهور هستیم. در این جنگ سلطان محمد، فرزند سلطان غیاث الدین بلبن، با سی هزار سوار در حوالی لاهور به مقابله شتافت. در این جنگ سلطان محمد کشته شد؛ هر چند مغولان نیز چیزی به دست نیاوردند و عقب نشینی کردند. (السیهرندی، ۱۳۸۲: ۵۱-۴۳) از این دوره شاهد حمله اولوس جغتای به مرزهای هندوستان هستیم که در سال های مختلف به شهرهای لاهور و ملتان و حتی دهلی هجوم می آوردند؛ اما روابط ایلخانان با حاکمان هندوستان همچنان حسنه بود. در دوران حاکمیت ارغون خان خواجه رشید الدین فضل الله به رسالت به دربار سلطان علاءالدین رفت "تا وصف شوکت ایلخانی و شرح صولت خاقانی به گوش ملوک امصار و سلاطین اقطار آن دربار "رساند" و ایشان را در ربه ی انقیاد و جاده ی اتحاد " در آورد. (رشید الدین فضل الله، ۱۳۵۸: ۱۴۷) و سلطان هند از سفیر ایلخان استقبال شایسته ای کرد. البته در مورد این گزارش به استناد پژوهش های آقای بوسورث در کتاب "سلسله های اسلامی" ابهامی وجود دارد؛ زیرا مدت حکومت ارغون خان از سال ۶۸۳ تا ۶۹۰ هـ. ق است و دوران سلطنت علاءالدین از سال ۶۹۵ آغاز می شود. در این زمینه می توان احتمالات متعددی بر شمرد که ذکر آن موجب اطاله ی کلام می گردد؛ اما مهمترین نتیجه ی این سفارت، ایجاد باب دوستی بین خواجه رشیدالدین فضل الله و سلطان علاءالدین بود. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۵۸: ۲۵۲) در زمان سلطنت گیخاتو،

ظاهراً شاهد نوعی روابط صلح و مدارا مابین سلاطین دهلی و ایلخانان هستیم. همچنین بین اتابکان فارس و ممالک هندوستان، روابط تجاری گسترده ای داشتند. اسب مهمترین کالایی بود که از فارس به هندوستان صادر می شد. چنان که در عهد اتابک ابوبکر، هر ساله بالغ بر ده هزار رأس اسب به هند می رفت. (اقبال، ۱۳۷۶: ۳۹۸)

با اسلام آوردن غازان خان، فصل جدیدی در روابط ایران و هندوستان گشوده شد. غازان خان مسلمان، فرمان داد معابد بودایی را تعطیل کنند. هرکس که مایل به پرستش بت ها (پیکره بودا) است، می بایستی قلمرو او را ترک کند و به سوی هندوستان رود. (رشید الدین فضل الله، ۱۹۴۰: ۴۰) البته این فرمان به معنای دشمنی هندوستان علیه ایلخانان نبود؛ بلکه نشانگر این موضوع بود که غازان اعتقاد داشته که مأوای مذهب بودا، هندوستان است و اگر کسی مایل به حفظ دین است، به آن سرزمین مهاجرت کند. چنان که خواجه رشیدالدین فضای روابط ایران و هندوستان را در این زمان بر مبنای "مودت و محبت" توصیف می کند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۵۸: ۲۳۷) در دوران غازان خان روابط ملوک سند و هندوستان تیره شد و ملوک سند، غازان را تشویق به حمله به هندوستان کردند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۵۸: ۱۶۷) رشیدالدین بدون ذکر تاریخ معینی از حمله ی غازان به سند گزارش می دهد که به دلیل کمبود تدارکات، این یورش ناکام باقی ماند. (رشیدالدین فضل الله، ۱۳۵۸: ۲۹۴)

حملات مداوم اولوس جغتای به هندوستان، موجب شکل گیری یک دولت اقماری در افغانستان شرقی شده بود که وجود آن، برای ایلخانان خطرناک بود. بنابراین در دوران حکومت اولجایتو لشکری به جنگ داوود خوجا حاکم آنجا فرستاد و او را وادار نمودند که به ماوراءالنهر عقب نشینی کند. خان جغتای بیسن بوقا(اسن بوغا) لشکری به فرماندهی برادر خود کبک و داوود خوجا را به جنگ ایلخان ایران فرستاد. این لشکر از آمویه گذشت و قشون ایلخانان را در مرغاب منهزم نمود و خراسان را غارت کرد و به دروازه های هرات رسید. ولی آنان مجبور شدند که از متصرفات خود چشم ببوشند و همه را تخلیه کنند؛ زیرا مغولان چین از پشت سر به خانات جغتای حمله ور شده بودند. (گروسه، ۱۳۶۸:

در اواخر دوران حکومت غازان خان، هندوستان شاهد یکی از قدرتمندترین سلاطین تاریخ خود بود. سلطان علاءالدین لشکری بالغ بر چهارصد و هفتاد و پنج هزار سوار را سازماندهی کرده و در حدود چهارصد فیل را در اختیار داشت (فضل الله شیرازی، ۱۳۴۶: ۲۹۶) و افزون بر این که حوزه ی اقتدار خود را در هندوستان گسترش داد؛ با صلابتی تمام حملات اولوس جغتای را دفع کرد و عده ی زیادی از مغولان را به قتل رساند. آوازه ی ملک ستانی سلطان علاء الدین به دربار سلطانیه نیز رسید و سلطان الجایتو هیئتی را به دربار این پادشاه گسیل داشت و ضمن یادآوری روابط حسنه میان حاکمان هندوستان و ایران از عدم فرستادن هیئتی برای عرض تبریک سلطنت اولجایتو شکوه کرد. همچنین وی از سلطان دهلی دختری را خواستگاری نمود. سلطان علاءالدین که از استعداد نظامی خود مغرور شده بود، سفیران سلطان اولجایتو را در بند کرد و برخی از همراهان آنان را در پای فیل انداخت. (فضل الله شیرازی، ۱۳۴۶: ۲۹۷) در مورد واکنش سلطان اولجایتو به این اقدام، متأسفانه در منابع مطلبی نیامده است و تقریباً می توان این واقعه را ختم روابط میان ایران و هندوستان دانست زیرا در منابع از ادامه روابط و مناسبات سیاسی یا نظامی میان ایران و دهلی در دوره ایلخانان مکتوب نشده است؛ اما هندوستان همچنان مأوای گریختگان دربار ایران بود و پس از مرگ ابوسعید و درگیری های داخلی، برخی از مغولان نیز به هندوستان مهاجرت کردند. (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۴۷۴)

سلاطین دهلی و اولوس جغتای

آغاز دوران حکمرانی سلاطین دهلی با سلسله ی غوریان آمیخته است. هنگامی که سلطان معزالدین غوری در سال ۶۰۲ هـ ق وفات یافت، قطب الدین ایبک که در اصل غلام وی محسوب می شد، با عنوان ملک در لاهور قدرت را به دست گرفت. از آن زمان بخش افغانستان و غزنه مملکت غوریان از هند جدا شد و اندکی بعد به دست خوارزمشاهیان و سپس مغولان افتاد. بعد از قطب الدین ایبک جانشین او سلطان شمس الدین ایلتمش به سلطنت رسید که او نیز خاستگاه غلامی داشت؛ به این علت جانشینان او به سلاطین مملوک مشهور شده اند. هر چند که تنها سه تن از آن ها یعنی ایبک، شمس الدین ایلتمش و

غیاث الدین بلبن غلام بودند. اولین یورش های مغول به سند و هندوستان حملات مغولانی بود که در تعقیب سلطان جلال الدین به سند وارد شدند که سلطان شمس الدین ایلتمش، آنان را عقب راند. همچنان که گفته شد در سال ۶۳۹ هـ ق مغولان به سند حمله کردند و لاهور را در محاصره خود گرفتند. ملک قراش که حاکم لاهور بود، چون متوجه شد مردم او را در جنگ همراهی نمی کنند نیمه شب از لاهور خارج شد و به سوی دهلی فرار کرد. مغولان وارد شهر بدون حاکم شدند و عده زیادی از مردم را به قتل رساندند. چون این خبر به سلطان معزالدین بهرام شاه رسید، امرا را برای جنگ با مغولان بسیج کرد؛ اما به دلیل اختلافی که بین امرای لشکر بود و همچنین به دلیل جوانی سلطان معزالدین آن ها موفق نشدند که لشکر مغول را عقب برانند. (هندوشاه، بی تا : ۷۰)

در سال ۶۴۲ هـ ق سلطان علاءالدین مسعود شاه لشکری به مصاف مغولان در ولایت لکهنوی فرستاد و مغولان شکست سختی خوردند. مغولان در این جنگ به راهنمایی شخصی از ترکان خلجی به این سرزمین آمده بودند. در سال ۶۴۳ هـ ق وقتی که مغولان از طرف قندهار و طالقان به نواحی سند آمده و اوچه را محاصره کردند، سلطان علاءالدین به سرعت به طرف اوچه رفت و مغولان چون توانایی مقاومت در برابر لشکر سلطان علاءالدین را در خود ندیدند، محاصره اوچه را خاتمه داده و عقب نشینی کردند. (هندو شاه، بی تا: ۷۱) در واقع در دوران علاءالدین مسعود شاه، مغولان چندین بار به سند و لکهنوتی حمله کردند؛ اما شکست خوردند و به طرف خراسان و ماورالنهر باز گشتند. (جوزجانی، ۱۳۶۳، ج ۱: ۴۶۵) استین (Stein) معتقد است حضور ترکان جنگجو که با شیوه های نبرد مغولان آشنایی داشتند، در حفظ هندوستان از تهاجم مغولان مؤثر بوده است. (استین، ۲۰۱۰: ۱۳۱) احتمالاً هوای گرم و مرطوب نواحی لاهور و هندوستان افزون بر این که مغولان را کلافه می کرد، بر مهمترین ابزار نبرد آن ها، تیر و کمان نیز تأثیر داشت؛ زیرا رشته کمان در روزهای بارانی حالت ارتجاعی خود را از دست می داد و گمان بر این است رطوبت هوای لاهور نیز چنین حالتی را پدید می آورد.

در سال های ۶۴۳ هـ ق و ۶۴۴ هـ ق بار دیگر مغولان که غزنین، کابل، قندهار، بلخ و هرات را در اختیار داشتند، به ناحیه لاهور حمله کردند که توسط سرداران ناصرالدین

محمود عقب رانده شدند و برخی از نواحی را از زیر سلطه ی مغولان به در آوردند. آنان کسانی که در سال های گذشته، مغولان را به سمت سند و لاهور راهنمایی می کردند، به قتل رساندند یا اسیر کردند و به دهلی آوردند. (هندوشاه، بی تا : ۷۱)

در دوران حاکمیت سلطان غیاث الدین، پای مغولان اولوس جغتای به مرزهای هندوستان باز شد. تیمورخان، یکی از سرداران این اولوس چندین بار به سرزمین هند حمله کرد که عقب رانده شد. در یکی از حملات، پسر غیاث الدین بلبن کشته شد و غیاث الدین از غم فراق فرزند، چندی بعد دار فانی را وداع گفت. وقتی فرزند دیگر غیاث الدین به نام ناصر الدین بغراخان بر تخت نشست، برخی از مخالفینش بر آن شدند که ناصرالدین را برکنار کنند و فرزندش معزالدین کی قباد را بر تخت بنشانند. بدین سبب از تیمورخان مغول کمک خواستند؛ اما او از یاری آنان خودداری کرد. (هندوشاه، بی تا : ۸۳)

به هر روی مغولان اولوس جغتای تهدیدی جدی علیه هندوستان به شمار می رفتند . حاکمان اولوس جغتای که همواره درصدد توسعه ی قلمرو بودند، گزینه ای جز حمله به هندوستان در پیش روی نداشتند. رشادت ها و درایت اباقا و دیگر ایلخانان نشان داد که آن ها در خراسان، توانایی توسعه ی قلمرو خود را ندارند. همچنین خاندان قویلای قآن و خاندان جوچی در قلمرو خودشان به طور استوار استقرار یافته بودند. بنابراین آن ها سعی داشتند از طرف افغانستان و هندوستان، اراضی خود را توسعه دهند و به همین جهت دائماً به افغانستان شرقی حمله می کردند و غنائمی نصیبشان می شد. (گروسه، ۱۳۶۸: ۵۵۳)

در دوران حکومت سلطان جلال الدین فیروز شاه، عده ای از مغولان هزاره (احتمالاً قراوانه) در اطراف مولتان به راهزنی مشغول بودند. برخی از این مغولان، اسیر و مسلمان شدند و در خدمت سلطان جلال الدین فیروز شاه درآمدند. فرمانده ی این مغولان، الغو خان بود که سلطان جلال الدین فیروز شاه، آنان را در حوالی دهلی اسکان داد که آنجا به مغل پور (Mogalpur) معروف گشت. (هندوشاه، بی تا : ۹۳) این مغولان در خدمت لشکریان سلاطین خلجی هند درآمدند و در جنگ ها از غنائم سهم می بردند. (هندوشاه، بی تا

در زمان سلطنت علاءالدین خلج، مغولان اولوس جغتای چندین بار به سرزمین هند حمله کردند؛ اما علاءالدین به دلیل قدرت نظامی که داشت، حمله ی آنان را عقب راند. در این حملات قراوانه نیز شرکت داشتند. به طوری که یکی از پسران دوا بنام قتلغ خواجه (قوتلوق خواجه) در مرزهای هندوستان و علیه سلاطین دهلی به جنگ می پرداخت و حدود آن نواحی را به دفعات مورد تهاجم قرار داد. علاءالدین، لشکری عظیم ترتیب داد و مغولان را شکست سختی داد. پس از این پیروزی سلطان علاءالدین خود را سکندر ثانی لقب داد. (هندو شاه، بی تا: ۱۰۳) گرچه علاءالدین حمله مغولان را سرکوب کرد؛ اما از توطئه و قیام مغول های ساکن در هندوستان - که به آیین اسلام درآمده بودند و به نومسلمان مشهور بودند - وحشت داشت. در همین اثنا اقدام چند مغول برای به قتل رساندن سلطان علاءالدین که به ناکامی منجر شد، مزید علت گردید و سلطان علاءالدین دستور داد تمام مغولان قلمرو حکومت او را در یک روز قتل عام کنند. (۶۹۷ هـ. ق) (السیهرندی، ۱۳۸۲: ۷۵) در این قتل عام ۲۰۰۰۰ تا ۳۰۰۰۰ مغولی به قتل رسیدند. (نهری، ۱۳۶۱، ج ۱: ۴۲۴) البته در این قتل عام تعدادی مغول جان سالم به در بردند و همچنان در میان لشکر خلجیان حضور داشتند. (السیهرندی، ۱۳۸۲: ۷۶) در سال ۷۰۳ هـ ق اولوس جغتای بار دیگر به فرماندهی طرغی (تور قای) با ۱۲۰ هزار نیرو به طرف دهلی حمله کرد و دهلی را محاصره کرد و حتی به درون شهر دهلی رخنه نمود. سلطان علاءالدین که قادر نبود لشکر مغول شکست دهد، بنا به نوشته ی "تاریخ فرشته" متوسل به یکی از عرفا به نام نظام الدین اولیاء شد. او دعایی کرد و همان شب هراس سختی بر طرغی مستولی شد و از محاصره ی شهر که دو ماه طول کشیده بود، منصرف شد و باز گشت. (هندو شاه، بی تا: ۱۱۱) در سال ۷۰۵ هـ ق گنگ نامی که از امرای دوا خان بود، با لشکر بسیار به نواحی مولتان حمله کرد؛ اما در این جنگ تغلق، سردار معروف سلطان علاءالدین آن ها را شکست داد و گنگ را نیز اسیر کرد و بر بسیاری از شهرهایی که در دست مغولان بود، مالیات و خراج بست. (هندو شاه، بی تا: ۱۱۱)

از امرای اولوس جغتای کبک خان و ترمه شیرین (ترما شیرین؛ ترمشیر خان) نیز چندین بار به هندوستان حمله کردند که برخی از منابع از شکست آنان یاد کرده اند و برخی از

منابع دیگر، از پیروزی آنان بر سلاطین دهلی سخن رانده اند. این حملات مداوم، قدرت سلاطین دهلی را به شدت تضعیف کرد. چنان که نویسنده ی کتاب "مبارک شاهی" معتقد است یکی از عوامل نابودی و تیره روزی دوره ی پادشاهی محمدشاه، لشکرکشی های ترمه شیرین بود که موجب ویرانی هایی شد که هرگز جبران نگردید. (السیهرندی، ۱۳۸۲: ۱۱۳) ابن بطوطه راجع به روابط ترمه شیرین و سلاطین هندوستان، گزارش عجیبی را ارائه می دهد. او در سفرنامه خود می نویسد که پس از آن که مغولان علیه ترمه شیرین شورش کردند و او را از حاکمیت اولوس جغتای کنار گذاشته و به قتل رساندند، پسر او به نام "بشای اغول" با خواهر و شوهر خواهر خود، فیروز، به سلطان هند پناه برد. سلطان در بزرگداشت آنان کوشید؛ چه او را با ترمه شیرین سوابق دوستی بود به حدی که یکدیگر را در نامه ها "برادر" خطاب می کردند. (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۳۸۰) وی در ادامه ی داستان ترمه شیرین می نویسد که چندی بعد، شخصی به مرزهای سند وارد شد و ادعا کرد که ترمه شیرین است و تمام شواهد گواهی بر صحت ادعای او می کرد؛ اما سلطان هند (ابن بطوطه نام وی را دقیقاً نمی نویسد) از ترس ایجاد یک هسته ی مغولی در خاک هندوستان، او را به ایران تبعید می کند و سرانجام او در شیراز فوت می کند. (ابن بطوطه، ۱۳۳۷: ۳۸۲) این گزارش که بیشتر به افسانه شباهت دارد، در منابع دیگر نیامده است و سطح روابط اولوس جغتای و سلاطین هند را به گونه ای دیگر بیان می کند که با گزارش های متعدد هجوم ترمه شیرین به هندوستان چندان تطبیق نمی کند؛ اما از آنجایی که ابن بطوطه به این واقعه نزدیک بوده، بایستی منتظر اطلاعات دیگری باشیم تا این گزارش را تأیید یا رد کند.

قراوناس (قراوانه)

قراوناس یا قراوانه گروهی از مغولان غارتگر بودند که در منطقه ای واقع در حد فاصل شرقی ایران و مرزهای هندوستان فعالیت می کردند. اینان یکی از تشکیلات تاما یا تانما بودند. تاما ارتشی بود که نفرات آن با گرفتن سهمیه هایی از تمام نیروی انسانی موجود مغول تأمین می شد و هدف آن حفظ و در صورت امکان گسترش حاکمیت مغول در سرزمین های تسخیر شده بود. (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۱۳) جامع التواریخ فرمانده ی لشکر

قراوانه را بکتوت پسر الدونویان، پسر سالی نویان ذکر کرده است. (رشید الدین فضل الله، ۱۳۷۴، ج ۱: ۸۷) اما در جایی دیگر از همین کتاب، امیر هزاره قراواناس را نیگی بهادر نام برده است. (رشید الدین فضل الله، ۱۳۷۴، ج ۱: ۱۶۰)

بیشترین گزارش از درگیری قراوانه و ایلخانان مغول در دوران اباقاخان است. حملات این گروه آن چنان بود که اباقاخان جهت دفع آن ها شخصاً به خراسان رفت. (رشید الدین فضل الله، ۱۳۷۴، ج ۲: ۸۴۶) لشکر قراواناس در زمانی که بین ارغون و احمد تکودار اختلاف بود، جانب ارغون را گرفتند. (خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳: ۱۲۲-۱۲۱) مشخص کردن هویت قراواناس مشکل است. دیوید مورگان به استناد منابع ایرانی، نکودریان را همان قراواناس می داند. (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۱۶) اما اشپولر دانشمند مغول شناس این دو گروه را از یکدیگر مجزا می کند. (اشپولر، ۱۳۸۰: ۸۰ و ۴۰۳) قراواناس علاوه بر این که با اولوس جغتای همکاری می کردند؛ به سرزمین هندوستان و ایران و حتی فارس نیز لشکر کشی کردند. چنان چه در زمان حکومت غازان خان، آن ها به رهبری عبدالله پسر جوجی نواده جغتای به فارس حمله کردند که بعد از این حمله پسر براق آنان را فراخواند و پسر خویش قتلغ خواجه که قبلاً در حمله به هندوستان با او آشنا شدیم، به رهبری آن ها گماشت. (رشید الدین فضل الله، ۱۳۷۴، ج ۲: ۷۷۳) لشکر قراوانه تا ظهور امیر تیمور گورکانی در مرزهای هندوستان حضور داشتند و علیه تیمور نیز وارد جنگ شدند. (خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۳: ۴۰۹) امروزه نیز در قسمت هایی از افغانستان گروه هایی زندگی می کنند که به زبان مغولی تکلم می کنند و خود را نکودریان می نامند. (مورگان، ۱۳۷۱: ۱۱۶)

نتیجه

در تهاجمات مغولان به هندوستان به دلیل شرایط طبیعی و صعب العبور بودن نواحی اطراف آن، مغولان کمتر به این ناحیه توجه داشتند؛ اما پس از تثبیت حاکمیت مغولان و تشکیل اولوس چهارگانه، فتح سرزمین های ناگشوده بار دیگر از سر گرفته شد. در این میان ایلخانان که بیشتر تمایل به گسترش در غرب داشتند، با سلاطین دهلی از در صلح درآمدند و روابط اقتصادی برقرار کردند. این صلح که در دوره ی هولاکوخان

منعقد شد، برای جانشینان وی نیز مورد احترام واقع گردید و ایلخانان حتی در بهترین شرایط سیاسی و نظامی حاضر به شکستن این پیمان نشدند؛ اما اولوس جغتای در جهت گسترش سرزمین خود، راهی جز توسعه در جنوب نداشت و با تشکیل لشکریان بزرگ به طرف افغانستان شرقی و هندوستان و خراسان حمله می کردند. این حملات معمولاً به وسیله ی سلاطین دهلی و ایلخانان دفع می شد. در این لشکرکشی ها گروهی موسوم به قراوناس نیز با اولوس جغتای همکاری می کردند. این گروه در مرزهای ایران و هندوستان و افغانستان به دزدی و راهزنی می پرداختند و همواره تهدیدی علیه ایلخانان به شمار می رفتند. هرچند که مغولان در هنگام اوج قدرت خود، بر هندوستان مستولی نشدند؛ اما سرانجام بابر، بنیانگذار سلسله ی مغولان کبیر هند، که خود را از اعقاب اولوس جغتائی می دانست، در آغازین سال های قرن دهم هجری بر هند مسلط شد و رویای فتح هندوستان برای مغولان را تحقق بخشید. البته در این دوره، مغولان خوی وحشیگری را از دست داده بودند و به برکت حکومت تیموریان، هویت جدیدی به دست آورده بودند که مروج فرهنگ ایرانی و زبان فارسی در هند شدند.

منابع

- ۱- ابن بطوطه، **سفرنامه ی ابن بطوطه**، ترجمه ی محمد علی موحد، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷.
- ۲- اشپولر، برتولد، **تاریخ مغول در ایران**، ترجمه ی محمود میر آفتاب، چاپ هفتم، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۸۰.
- ۳- اشپولر، برتولد، **مغولان در تاریخ**، ترجمه ی عبدالرسول خیراندیش، تهران: نشر آبادبوم، ۱۳۸۹.
- ۴- اقبال، عباس، **تاریخ مغول و اوایل ایام تیموری**، تهران: نشر نامک، ۱۳۷۶.
- ۵- بوسورث، کلیفورد ادموند، **سلسله های اسلامی**، ترجمه ی فریدون بدره ای، تهران: مؤسسه ی مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۷۱.
- ۶- بارتولد، و. و، **ترکستان نامه**، ترجمه ی کریم کشاورز، تهران: انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.
- ۷- بناکتی، داوود، **تاریخ بناکتی**، به تصحیح جعفر شعار، تهران: انتشارات انجمن آثار ملی، ۱۳۴۸.
- ۸- جوزجانی، **منهاج سراج**، طبقات ناصری، به تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۳.
- ۹- جوینی، علا الدین بن محمد، **تاریخ جهانگشای جوینی**، به تصحیح محمد قزوینی، تهران: انتشارات ارغوان، ۱۳۷۰.
- ۱۰- خواند میر، غیاث الدین، **حبیب السیر**، ج ۳، تهران: انتشارات کتابخانه خیام، ۱۳۳۳.
- ۱۱- عبدالله السیهرندی، یحیی بن احمد، **تاریخ مبارک شاهی**، ترجمه ی محمد هدایت حسین، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۱۲- فضل الله شیرازی، شهاب الدین عبدالله، **تحریر تاریخ و صاف**، به کوشش عبدالمحمد آیتی، تهران: انتشارات علمی، ۱۳۴۶.

- ۱۳- فضل ا... همدانی، رشید الدین، **سوانح الافکار رشیدی**، به کوشش محمد تقی دانش پژوه، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۸.
- ۱۴- ----- **جامع التواریخ**، به کوشش بهمن کریمی، تهران: انتشارات اقبال، ۱۳۷۴.
- ۱۵- ----- **تاریخ مبارک غازانی**، هرت فورد: انتشارات استفن اوستن، ۱۹۴۰.
- ۱۶- گروسه، رنه، **امپراطوری صحرانوردان**، ترجمه ی عبدالحسین میکده، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۸.
- ۱۷- معصوم نکری، سید محمد، **تاریخ معصومی** (تاریخ سند)، ترجمه ی عمر بن محمد داوود پوته، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۱۸- مورگان، دیوید، **مغول ها**، ترجمه ی عباس مخبر، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱.
- ۱۹- نطنزی، معین الدین، **منتخب التواریخ معینی**، به اهتمام پروین استخری، تهران: انتشارات اساطیر، ۱۳۸۳.
- ۲۰- نهرو، جواهر لعل، **نگاهی به تاریخ جهان**، ترجمه ی محمود تفضلی، جلد اول، تهران: انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱.
- ۲۱- هروی، سیف بن محمد، **تاریخ نامه ی هرات**، به تصحیح محمد زبیر الصدیقی، تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۲.
- ۲۲- هندوشاه، ملا محمد قاسم، **تاریخ فرشته**، لکهنو، بی تا.

23-Stein, Burton(2010), **A history of India**, West Sussex (United Kingdom), Wiley- Blackwell